

• دریافت ۹۰/۱/۲۷

• تأیید ۹۱/۲/۵

## پژوهشی پیرامون زندگی و شعر ضیاءالدین خجندی پارسی

مجید سرمدی \*

فاطمه کوپا \*\*

### چکیده

آیا این موضوع می تواند در عرصه ادبیات مصداق داشته باشد که برخی از شاعران فاضل و کامل، به علت درخشش تعدادی از شاعران هم عصر خود بنا به شاخصیت در نوع نگاه و پردازش کلام با بیانی هنجارگون یا هنجارگریزی ویژه، در پس پرده ابهام مانده باشند و این مسأله زمینه پژوهش را به روی دیگران بسته باشد؟ البته این مسأله شاید صرفاً به درخشش گروهی مربوط نبوده، بلکه دشواری های مربوط به یافت و خوانش نسخه خطی، افتادگی ها و اختلاف نسخه ها نیز در گمنامی دانشمندانی صاحب نام مؤثر بوده باشد. ضیاء الدین خجندی با اینکه به قول ذبیح الله صفا در طراز استادان اواخر قرن ششم بود و کلام استوار وی از مهارت او در شعر حکایت دارد، همچنان از نامرادی های روزگار، ناشناخته مانده است. شاعری که در قالب های گوناگون ترکیب بند، قطعه، رباعی، غزل و خصوصاً قصیده، با استواری کلام طبع آزمایی کرده است و شعرش از محتواهایی چون مدح، رثا، هجو، لغز، عشق، طبیعت و ... سرشار است و همچنین تاریخ جلوس و عزل و مرگ بزرگانی را بیان کرده، که در تاریخ از آنها نشانی مبهم و ناقص بر جای مانده، چگونه این گونه ناشناخته مانده است؟ نگارندگان در این مختصر، بعد از بررسی دقیق دیوان هفت هزار بیتی او، به افقی روشن از زندگی اجتماعی، علمی و دینی و همچنین نوع نگرشش در سرایش شعر رسیده اند که تا کنون در عرصه ادبیات پوشیده مانده است. در این مقاله مطالبی فشرده و منطقی از زندگی، تاریخ و دانش شاعر بررسی شده است.

### کلید واژه ها:

ضیاء الدین خجندی، نسخه خطی، گمنامی، کلام استوار، قالب های گوناگون، دیوان هفت هزار بیتی.

\* استادیار زبان و ادبیات فارسی

\*\* عضو هیأت علمی دانشگاه پیام نور، تهران، ایران

## مقدمه

پرداختن به زندگی و شعر شاعران و سخنوران از نظر سبکی، فکری، زبانی و اجتماعی و تاریخی اهمیت دارد. بسیاری از شاعران با گذشت صد‌ها سال از زندگی شان، با وجود ارائه آثار فخیم مکتوب، در لایه‌های پرده ابهام مانده‌اند. خواجه ضیاء‌الدین محمود بن خواجه جلال‌الدین مسعود خجندی معروف به پارسی متولد ۵۷۰ ه.ق، از شاعران بزرگ اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم، با کلام استوار و متین خود، افقی از قصیده سرایی و رباعی پردازی را به روی عرصه ادبیات گسترده است. تذکره نویسندگان و تاریخ ادبیات نگاران گذشته و معاصر، در مورد اهمیت زندگی، تحصیلات و ممدوحان و معاصرانش به نحو بایسته داد سخن نداده‌اند. ضیاء‌الدین بنا به شغل پدر که در دربار پادشاهان آل افراسیاب خدمت می‌کرد، در ایام جوانی به همراه پدر، فارس را به قصد خجند ترک نمود و تمام عمر خود را در آنجا سپری کرد. شاعر در کنار پدر در دربار آل افراسیاب بالید و به مدح ممدوحان پرداخت. وی علاوه بر تبخیر در شاعری و هنر و مسائل علمی، در مسائل اجتماعی و سیاسی نیز دست داشت و مدتی نیز طعم وزارت آل افراسیاب را چشید. نامبرده برهه‌ای از زندگی خود را به شاگردی در محضر امام فخر رازی گذراند و در نزد او علوم مختلف را فرا گرفت و شرحی بر المحصول امام فخر رازی نگاشت. ضیاء‌الدین مانند شاعران هم عصر خود، شاعری قصیده سراسر، استواری سبکی، زبانی و موضوعی در این قالب خاص، بر قالب‌های دیگر چون غزل و ترکیب بند و قطعه و رباعی پهلوی می‌زند. با پیروی از سبک خراسانی شاخصه‌های فکری، ادبی و زبانی آن سبک را در شعر او می‌توان یافت.

## ۱- پیشینه تحقیق:

با جستجو و بررسی در مقالات، تذکره‌ها، کتب چاپی و خطی نشان داد که هیچ مقاله‌ای در مورد ضیاء‌الدین چاپ نشده است و در مورد شعر و زندگی او نیز هیچ کتابی منتشر نشده است. گزارش‌های بسیار مختصری از زندگی او با ذکر چند بیت، آن هم به صورت نادرست و آشفته در تذکره‌ها در دست است. سعید نفیسی تنها کسی است که در مورد آل افراسیاب تحقیق مفصلی انجام داده و در معرفی حاکمان آن خاندان، به زندگی شاعران آن عصر نیز پرداخته است. او در جلد سوم تاریخ بیهقی از ص ۱۳۶۲ تا ص ۱۳۷۰ و از ص ۱۵۱۱ تا ص ۱۵۲۹ به بیان زندگی و شعر ضیاء‌الدین پرداخته است که عمدتاً در بیان تاریخ و تعداد ابیات و قالب‌هایی که در مورد این شاعر ذکر نموده، به خطا رفته است. وی چند قصیده و قطعه متعلق به ضیاء‌الدین را که از

تذکره‌ها و جنگ‌ها گرد آوری کرده بود، در آنجا آورده است که قطعاً بنا بر اظهار نظر خود او، نسخه خطی هفت هزار بیتی کتابخانه کاخ گلستان را در اختیار نداشته است، از این رو قصایدی را که به گمان خود، کامل ذکر کرده است، نسبت به نمونه نسخه خطی کاخ گلستان، هم در واژگان و هم در تعداد ابیات آشکارا اختلاف دارد. وی در اثر دیگر خود به نام *تاریخ نظم و نثر در ایران در زبان فارسی تا پایان قرن دهم هجری* (ج ۱: ۱۶۵) به مختصری از زندگی ضیاء‌الدین اشاره کرده است. منبع دیگر، تاریخ ادبیات ذبیح الله صفا است که وی نیز با استناد به گرد آوری تذکره‌ها و یافته‌های سعید نفیسی (ج ۲: ۸۲۸) به شرح مختصری از زندگی و شعر ضیاء‌الدین پرداخته است و نمونه‌هایی از قصاید و قطعات بسیار مختصری را ذکر کرده است. او نیز در مورد قالب‌های شعری، تاریخ زندگی و تعداد ابیات شعر ضیاء‌الدین، همان خطایی را مرتکب شده است که پیشینیان او انجام داده بودند.

دیگر منبعی که در مورد ضیاء‌الدین حاوی مطالبی است، تذکره شعرای خجند از عبدالمنان نصرالدین خجندی است که در دو صفحه، به شرح زندگی ضیاء‌الدین پرداخته است و نویسنده، نسخه خطی کاخ گلستان را دیده، اما ظاهراً نسخه را نخوانده است زیرا تاریخ‌هایی که ذکر کرده، بر این مبنی است که او نیز به همان موارد نادرست از زندگی شاعر اکتفا کرده است که دیگران نوشته‌اند.

## ۲- حدود پژوهش:

گستره پژوهش، زندگی و آثار ضیاء‌الدین خجندی از لابلای منبع اندک و خصوصاً تفحص در دیوان چاپ نشده اوست. با جستجو و کنکاش بسیار در یافتن نسخه ای دیگر غیر از نسخه کاخ گلستان، هر چه نگارندگان پیشتر رفته اند، بی بهره تر مانده اند و با ارتباط با استادان کرسی ادبیات در تاجیکستان نیز به این نتیجه رسیده اند که جز نسخه کاخ گلستان، هیچ نسخه خطی دیگری از این شاعر، در منابع قابل دست یابی وجود ندارد. نسخه خطی دیوان ضیاء‌الدین خجندی با شماره اموالی ۲۵۳ در قطع وزیری ۲۸×۱۶ با خط تعلیق کتابت ترسل نویس وسط و کاغذ دولت آبادی حنایی و جلد مقوایی تیماج قرمز در کتابخانه کاخ گلستان نگهداری می‌شود. این دیوان ۲۶۱ صفحه ای در هر صفحه، با احتساب عناوین حدوداً ۲۹ یا ۳۰ سطر کتابت شده است. این نسخه هفت هزار بیتی در قالب‌های قصیده، ترکیب بند و غزل و قطعه و رباعی کتابت شده است. مهرهای مهمور بر صفحه اول، بیانگر گردش این نسخه در دست افراد گوناگون با

ذکر تاریخ‌هایی چون ۹۴۳، ۱۱۷۸ و ۱۲۸۲ می‌باشد و در آغاز دیوان مهر ناصر الدین شاه نقش بسته است. ابتدا قصاید و در لابه لای آن ترکیب بندها و سپس به ترتیب غزلیات و قطعات و رباعیات آمده است.

### ۳- ضیاء الدین خجندی پارسی کیست؟

خواجه ضیاء الدین محمود بن خواجه جلال الدین مسعود خجندی معروف به پارسی، از شعرای معروف و صاحب نام اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم است. او در جای جای دیوان خود آشکارا به اصل و نسب خود اشاره می‌کند و هر نوع شک و تردید را که در کتب و تذکره‌ها در مورد او مطرح شده است، برطرف می‌کند. اصل شاعر از فارس و نسب او به سلمان فارسی از صحابه پیامبر (ص) می‌رسد. او خود به وضوح در این مورد چنین می‌گوید:

مرا چو سلمان از فارس است مولد اصل	که پارسی سخنم هست درّ عمانی
چنانکه سلمان مولای مصطفی بودست	مرا بود که مشرف کنی به سلمانی
به فضل اگر چو منی خاست از ولایت پارس	عجب مدار که بوالفضل بود کرمانی

(نسخه: ۲)

در مدح غیاث الدین محمود بن علی این چنین به اصل و نسب خود اشاره می‌کند:

پارسی گر سخن آورد به کاشان بر تو	چون حقیقت نگری زیره به کرمان آورد
تو محمد صفتی بنده ز شهر سلمان	نه عجب گر به تو بر مهر چو سلمان آورد

(نسخه: ۷)

با این نشانه‌ها که خود به دست داده است، اصل او از شیراز است. در این راستا بسیاری از تذکره نویسان او را از فارس می‌دانند. در تذکره هفت اقلیم آمده است: «یگانه عصر و نادره دهر بود، و در اوان جوانی از فارس به خراسان افتاده و در نوبت دولت آل سلجوق رایت تفوق به عیوق برافراشت و در آن حضرت ریاض فصاحت و بساطین فضل بدو ناظر گشت.» (رازی، ۱۳۷۸: ۱۸۹) صاحب مجمع الفصحا می‌گوید: «اصلش از شیراز است، در جوانی از شیراز به خراسان رفته است و در شهر خجند اقامت گزیده و به خجندی معروف شد لهذا تا نسب و موطن معلوم باشد فارسی تخلص می‌کرده یا خجندیانش فارسی لقب داده‌اند.» (هدایت، ۱۳۸۲: ۱۱۹۱) صاحب ریاض العارفین در این مورد می‌گوید: «ملاً ضیاء الدین خجندی (۶۲۲-۶۱۰ هجری) که

سلسله نسبش به سلمان فارسی رضی الله عنه می‌رسد...» (لکهنوی، ۱۳۶۱: ۶۷) در گلزار جاویدان آمده است: «اصلش از شیراز است در جوانی به خراسان رفته و در خجند رحل اقامت افکنده و به خجندی اشتهار یافته و بعضی گویند نسبش به سلمان فارسی می‌رسیده و فارسی تخلص می‌کرده است.» (هدایت، ۱۳۵۳: ۸۲۹) قابل ذکر است که صاحب گلزار جاویدان از ضیاء‌الدین دیگری نام برد که منشأ و مولد او را مشخص نکرد اما ابیاتی که از این شاعر ذکر کرده است، مربوط به ضیاء‌الدین خجندی فارسی است: ضیاء‌الدین منشأ و مولدش معلوم نیست ولی معاصر سیف اسفرنگی و سلطان محمد بن تکش خوارزمشاه که اسکندر ثانی و سنجر لقب داشته، بوده است و این سه بیت از قصیده‌ای است که در مدح این سلطان به رشته نظم آورده:

سلطان علاء‌دنیا سنجر که ذوالجلال      از خلق برگزیدش‌وجاه جلال داد  
شاه عجم سکندر ثانی که رای او      برفتح ملک ترک، حشم را مثال داد  
خورشید را تیغ تو از مشرق صواب      آمد پدید و ملک خطا را زوال داد  
(همان: ۲)

ویژگی‌هایی که ذکر کرده است، همان کسی است که عطا ملک جوینی در تاریخ جهانگشا مطرح کرده است و مولد و منشأ او کاملاً مشخص است.

همچنین صاحب تذکره روز روشن می‌گوید: ضیاء‌الدین خجندی نسبش به سلمان فارسی می‌پیوست؛ از اینجا فارسی تخلص گزید و در شهر هرات وفات یافت. (صبا، ۱۳۴۳: ۵۹۵) در گنج سخن در این رابطه آمده است: «ضیای خجندی معروف به پارسی، اصلاً از شیراز بوده و در جوانی به خراسان و از آنجا به خجند رفت. از این روی به پارسی معروف شد و به قولی دیگر چون نسبش به سلمان فارسی می‌رسیده، پارسی خوانده شد.» (صفا، ۱۳۵۷: ۹۷) اما در میان این تذکره‌ها و کتب، آثاری نیز هستند که او را خجندی الاصل دانسته‌اند. در ریحانه‌الادب آمده است: «ضیاء‌الدین خجندی، خجندی الاصل شیرازی المسکن، هراتی المدفن، شاعری است فاضل که به وفور فضل و کمال معروف بود» (مدرس، ۱۳۶۹: ۸) سعید نفیسی براین باور است که او از خجند است، وی درباره ضیاء‌الدین می‌گوید: ضیاء‌الدین محمود بن جلال‌الدین مسعود خجندی معروف به فارسی، از شعرای معروف اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم بود. اصلاً از مردم خجند بود و پدرش در زمان قطب‌الدین محمد تکش خوارزمشاه از خجند به خوارزم رفت و در دربار خوارزمشاهیان به مقام عالی رسید تا حدی که در زمان غیاث‌الدین بیرامشاه، وزیر خراسان شد و پسر او در این سفرها با وی همراه بود و چون پدر در فتنه مغول کشته شد.

ضیاءالدین جانشین پدر گشت و به وزارت خراسان رسید. ولی پس از چندی از کار وزارت کناره گرفت. (نفیسی، ۱۳۶۳: ۱۶۵) اطلاعاتی که تمام نویسندگان در مورد ضیاءالدین داده اند، فقط در حدّ معرفی او ست. تنها سعید نفیسی به شکل جامع و مفصّلی در مورد آل افراسیاب و شاعران آن دوره تحقیق کرده است که ضیاءالدین نیز یکی از آنها بود و همه این اطلاعات را در جلد سوم تاریخ بیهقی آورده است. از آنجا که او به اصل نسخه دسترسی نداشته است، محققان نمی‌توانند به داده‌های وی تکیه کنند.

### ۱-۳- تولد و مرگ شاعر:

هیچ منبعی از تاریخ تولد ضیاءالدین سخن نگفته است اما خود شاعر در دیوان خود به مناسبت‌های مختلف از تاریخ دقیق تولد و سنّ خود سخن رانده است. ضیاءالدین خجندی در سال ۵۷۰ ه. ق. متولد شده است. هنگامی که از بی‌مرادی‌های خود در سن ۳۴ سالگی شکوه می‌کند، سال تولد خود را ۵۷۰ ه. ق. ذکر می‌کند:

سال چون پانصد و هفتاد گذشت از هجرت      نقش بند ازلی نقش وجودم بنگاشت  
ششصد و چار درآمد که یکی دم هرگز      فلک از بند عنا شش جهت را بگذاشت  
تا به اکنون چو به من هیچ مرادی نرسید      از پس این طمع بیهده هم نتوان داشت  
(همان: ۱۱۸)

اما در قصیده ای که در مدح غیاث الدین محمود بن علی معروف به داد ملک‌شاه سروده است، در سال ۶۳۶ ه. ق. خود را ۶۷ ساله خواند که در این صورت باید سال تولد او ۵۶۹ باشد نه ۵۷۰ که خود صراحتاً ذکر کرده بود.

ز سال ششصد و سی و شش آمدش تاریخ      که باد سال تو در طالع رسیده تا به هزار  
بعد از دو بیت می‌گوید:

رفیع قدر را سالم به شست و هفت رسید      که باد صدر تو باقی چنانکه هفت و چهار  
مرا به خدمت صدر تو فخر ازین معنی است      که هر که صدر تو ببند ز چرخش آید عار  
(همان: ۵۹)

دیگر قصیده ای که در رثای شمس خاله از شاعران هم عصر خود در سال ۶۳۶ یعنی در ۸۰ سالگی شمس خاله و سال وفات او سروده است، شاعر خود را در آنجا ۶۷ ساله می‌داند.

شصت و هفتست مرا سال ولی از هجرت      سال هشتاد تو بنمود مرا بس کوتاه  
گرچه در ششصدوسی بود وشش این رفتن تو      تا ابد از تو بماناد سخن در افواه  
(همان: ۱۱۲)

شاعر در جای جای دیوان خود از مراحل و سال‌های گوناگون زندگی خود سخن می‌گوید.  
در مدح غیاث الدین محمود بن علی چنین می‌گوید:

صدرا به حق آنکه رسد دست هر شهی      کز راه لطف و مکرمت از من مدار دست  
شد شست سال عمرم و از شوق مدح تو      بر هم زخم به هر نفسی شست بار دست  
(همان: ۶۱)

در شعری که در آن وزیر نظام الدین مسعود را مدح کرده است، اشاره می‌کند که کمتر از ۶۴ سال سن دارد. او در مورد وزیر نظام الدین مسعود بیش از ۱۰ شعر سروده است.  
مرا به مدح تو ده شعر نیک افزو نست      اگرچه نیست فزون سال من ز شصت و چهار  
(همان: ۱۰۳)

در قصیده ای دیگر در مدح غیاث الدین محمود بن علی از ۶۵ سالگی خود می‌گوید:  
کامکارا به خدمت تو رسید      سال عمرم به خمسۀ و ستین  
مدحت خسروان بسی گفتم      در دی و تیر و مهر و فروردین  
(همان: ۶۹)

در مورد سال وفات شاعر، تمام تذکره نویسان و کتبی که به زندگی او پرداخته‌اند، به خطا رفته‌اند؛ زیرا تمام نویسندگان، سال وفات او را ۶۲۲ ه.ق می‌دانند جز صاحب تذکره ریاض العارفین که سال وفات او را (۶۲۲-۶۱۰ ه) دانسته است که البته این نیز خطاست. اگر سال تولد شاعر را بنا به گفته خود او ۵۷۰ ه.ق بدانیم، در سال ۶۲۲ سن او ۵۲ سال بوده، در حالی که شاعر از ۶۰، ۶۴، ۶۵، ۶۷ و ۶۸ سالگی خود سخن گفته است. مسلماً باید سال وفات شاعر بعد از سال ۶۳۸ بوده باشد زیرا در ۶۳۸ ه.ق اختیار الدین اسعد مسعود کاخی بنا کرد که ضیاءالدین در توصیف آن و مدح ممدوح چنین گفت:

ناصر جاهش اختر پر نور      حافظ جانش ایزد بی چون  
ششصدوسی و هشت گشت ز سال      ششصدوسی و هفت شد بیرون  
(همان: ۷۷)

با توجه به نشانه‌های ذکر شده، شاعر در سال ۵۶۹ یا ۵۷۰ ه.ق متولد شده و تا سال ۶۳۸ ه.ق در قید حیات بوده است. از آنجا که بعد از سال ۶۳۸ ه.ق هیچ قصیده‌ای از او \_ حاوی اشاره به سال‌های بعد از این تاریخ \_ در دست نیست، باید ضیاءالدین در سال ۶۳۹ یا ۶۴۰ ه.ق وفات یافته باشد. نویسندگانی که به بررسی زندگی شاعر پرداخته‌اند، آورده‌اند که او در اواخر عمر خود به هرات رفت و در همان جا وفات کرد و دفن شد.

### ۲-۳- وضع زندگی شاعر:

این شاعر عالم و فرزانه، زندگی خود را به فراگیری دانش و علوم گوناگون سپری کرد و در اشعارش، نیازمندی خود را به حمایت مالی و هزینه زندگی ابراز داشته است. ظاهراً مداحی گری از گرفتاریهای مادی وی نگشود و این فقر و تنگدستی و مبارزه با آن، از دوران جوانی با شاعر همراه بوده است. او در مورد فقر و تنگدستی خود در سن ۳۲ سالگی چنین می‌گوید:

آنچه اندر مدّت سی و دو سال      بر وی از مالی مرا شد دست رس  
گر نماند هیچ در این عارضه      بر نتابم جز به خوش طبعی نفس  
مال گو هرگز ممان اندی که من      هر زمان حاجت پردازم به کس  
(همان: ۱۱۸)

که به نوعی همراه با مناعت طبع شاعر است.

در قطعه‌ای از ۳۴ سالگی خود می‌گوید که فقر و تنگدستی را تجربه می‌کند و می‌گوید، وقتی تا کنون به مقصد نرسیده است، دیگر در رسیدن به مال و دارایی طمعی ندارد:

سال چون پانصدو هفتاد گذشت از هجرت      نقش بند ازلی نقش وجودم بنگاشت  
ششصد و چار در آمد که یکی دم هرگز      فلک از بند عنا شش جهتم را بگذاشت  
تا به اکنون چو به من هیچ مرادی نرسید      از پس این طمع بیهوده هم نتوان داشت  
(همان: ۱۱۸)

در جای دیگر از فقر و ناداری خود می‌گوید و از شمس الدین بزّاز رفع حاجت یک ساله می‌خواهد:

با آنکه زفته ام به حاجت      هرگز بر شاه و حاجب و میر  
چون حاجتم اوفتاد اکنون      از گشت سپهر و سعی تقدیر  
در شرع کرم همی بخوام      یک ساله ز مجلس تو توفیر  
(همان: ۱۱۷)



او گاهی برای رسیدن به مقصد خود، از شگردهای شاعرانه و رندانه استفاده می‌کند. مثلاً برای توجیه فقر و رفع آن، نامه ای به خاصبک می‌نویسد و در ضمن مدح او می‌گوید تمام دارایی خود را از دست داده است و باید به او رحم کنند. فقط پاره‌ای سیم برای او باقی مانده است که آن پاره را به سوی حاکم می‌فرستد، به این امید که با عنایت او، وضع و حالش بهتر شود. او خواسته خود را با حسن طلب زیر بیان می‌کند:

تو چو خورشیدی و آن سیم چو خاک از خواری      نه عجب خاک ز خورشید اگر زر گردد  
(همان: ۱۱۱)

شاعر تباهی حال و بدبختی خود را از فلک می‌داند و برای رفع آن، در مدح ممدوح خود چنین می‌گوید:

شاید اگر چرخ نیل فام درین عهد      شخص مرا از عنا چو نال ندارد  
بنده تست آسمان نکو ادبش کن      تا چو منی را تباه حال ندارد  
(همان: ۵۶)

این فقر و تنگدستی گاهی بزرگ منشی شاعر را از بین می‌برد تا به حدی که حتی به پیراهنی بی ارزش، خرسند می‌گردد و آن را سبب فخر خود می‌داند.

حاصل طمعیم اوفتادست      از بی طمع من ارچه دانی  
در پیرهنی ز خدمت تو      خاص از پی فخر جاودانی  
گر زنگاری نباشدت دق      ور دق نبود سکندرانی  
(همان: ۱۱۸)

این فقر و تنگدستی تا اواخر عمر، گریبانگیر او بود به گونه ای که در مدح اختیار الدین ملکشاه اسعد بن مسعود در سال ۶۳۷ ه.ق چنین می‌گوید:

به حسب حال خود اکنون ادا کنم دو سه بیت      چو لفظ تو به تناسب چو شعر خود موزون  
شها به عهد تو چون من کسی روا نبود      ذلیل دهر خسیس و اسیر عالم دون  
چو روزگار زبون تو شد مرا مگذار      ز بی مرادی در دست روزگار زبون  
دمید صبح جلال تو پس چرا هر شام      ز دیده چهره من چون شفق شود پر خون  
(همان: ۸۰)

**۳-۳- سفرهای شاعر:**

ضیاء‌الدین فرزند کسی است که به وزارت دربار رسیده است و این خود زمینه ساز سفرهای او شده است. اما جز چند مورد از سفرها و سختی‌های آن نام نبرده است. اشاره به چند سفر به صراحت در دیوان وی آمده است. نخستین سفر او در سال ۶۲۷ ه.ق به کاشان بود که از آن سفر خود راضی بوده است و پس از بازگشت در مدح محمود بن علی حاکم کاشان چنین می‌گوید:

بحر یمینا اگر چه لایق مدحت      طبع مرا در سخن یسار نباشد  
اهل سخن را ز من به حضرت کاشان      بهتر ازین شعر یادگار نباشد  
(همان: ۵۷)

بعد از سفر اول در سال ۶۲۷ ه.ق به کاشان، ظاهراً به خجند باز می‌گردد و در سال ۶۳۱ بار دیگر به کاشان سفر می‌کند که غیاث‌الدین دادبک محمودبن علی در حکومت بود. این زمان مصادف است با دوران پیری شاعر که چنین می‌گوید:

شکر خداوند را که بار دگر دید      بنده به جاهت جمال حضرت کاشان  
بخت جوانت چو هست چاره نباشد      از چو منی بر در تو پیر ثنا خوان  
(همان: ۶۹)

که در ادامه سختی‌ها و گرفتاری‌های راه را بر خود آسان می‌داند و چنین می‌گوید:  
تا به جناب معظم تو رسیدم      آن فلک دیگر از جلالت و امکان  
رحمت و راحت شدست هر چه در این راه      زحمت کهسار بود و رنج بیابان  
(همان: ۶۰)

نیز در سفر دیگر خود در سال ۶۲۷ ه.ق یعنی در ایام پیری در جای دیگر چنین آورد:  
چو مرا بخت سوی حضرت کاشان آورد      دولت گم شده را نزد من آسان آورد...  
سال‌ها همچو خضر گرد جهان می‌گشتم      بختم آخر به لب چشمه حیوان آورد...  
ششصدویست وهفتی چو زهجت بگذشت      بنده را بخت بدین گفته احسان آورد  
(همان: ۷۰)

در دوران پیری بنا به درخواست جلال‌الدین کاشی که از ممدوحان او در هندوستان بود، به هندوستان دعوت می‌شود. ضیاء‌الدین نیز برای دیدار او و رفتن به هند ابراز شوق می‌کند اما پیری، ضعف و ناتوانی را سبب انصراف از تصمیم خود می‌داند:

ز آستان تو در گنبد دماغ مرا  
 ز خامه تو صدای صریر افتاده  
 از آن نفس که مرا مژده تو داد فلک  
 عزیمت سفرم در ضمیر افتاده  
 ولی به علت پیری و ناتوانی و ضعف  
 به گوشه ای درم از چرخ پیر افتاده  
 (همان: ۱۱۲)

این که شاعر در دوران جوانی از فارس به خجند رفته و دیگر به فارس باز نگشته است، موجب ناراحتی او شده است. او از اینکه کسی او را به آن دیار فرا نمی‌خواند اظهار شکایت می‌کند و در جوابی که به مدح شمس‌الدین، شاگرد انوری می‌دهد چنین می‌گوید:

جهانم پارسی خواندست و هرگز  
 بدان جانب مرا کس می‌نخواند (همان: ۱۱۵)

#### ۳-۴- دانش و معلومات شاعر

اگر چه ضیاء‌الدین در ادبیات ما به شاعری معروف است و از او به عنوان یک شخصیت ادبی یاد می‌شود اما همچنان در زمانه خود از دانشوران علمی مطرح بوده است و از کسانی بوده، که در مسائل سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و شرعی زمان، دخالت داشته است. از سروده‌های او بر می‌آید که او در هنر، ریاضیات، نجوم، مسائل شرعی و فقهی تبخّر داشته و شمه‌ای از طبابت نیز می‌دانسته است، اما بارزترین شاخصه علمی او، شاگردی امام فخر رازی است که علوم دینی را نزد او فرا می‌گیرد و شرحی بر کتاب معروف او «المحصل» می‌نویسد که خود، دلیل بر حکمت و دانش اوست. حتی مدتی در بخارا، سرپرستی امور شرعیه را در اختیار داشته است. تذکره‌ها در این باره آورده‌اند: «ملاً ضیاء‌الدین خجند در عهد سلطان محمد ایلد گز مدتی متکفل امور شرعیه بخارا بوده» (لکهنوی، ۱۳۶۱: ۶۷) همچنین در گلزار جاویدان آمده است: «ضیاء‌الدین خجندی عالمی است سخندان و شاعریست خوش بیان مدح ملک بیغو می‌گفته و در عهد محمد ایلدگز متکفل احکام شرعیه بوده» (هدایت، ۱۳۵۳: ۸۲۹) در ریحانه الادب آمده است: «ضیاء‌الدین خجندی، شاعری است فاضل که به وفور فضل و کمال معروف بوده و شرحی بر المحصول فخر رازی نوشته است» (مدرّس، ۱۳۶۹: ۹۸) صاحب مجمع الفصحا گفته است: «از فضلالی زمان خود به وفور فضیلت ممتاز بوده، مدح ملک بیغو می‌گفته و در عهد محمد ایلدگز متکفل احکام شرعیه می‌شد» (هدایت، ۱۳۸۲: ۸۴۲) در گنج سخن در این مورد آمده است: «شاگردی امام فخر رازی (م ۶۰۶) مفسّر و فقیه و متکلم و فیلسوف بزرگ کرده و شرحی بر کتاب المحصول آن استاد در فقه نوشته بود» (صفا، ۱۳۵۷: ۹۷) سعید نفیسی در تاریخ نظم و

نثر در ایران گفته است: «وی چندی نزد امام فخر رازی تحصیل علوم می‌کرد و سپس در جمع متصوفه داخل شد و از مریدان نجم‌الدین کبری گشت و نیز گفته اند که از مریدان ضیاء‌الدین ابونجیب سهروردی بود. ضیاء‌الدین فارسی مردی دانشمند بود و مؤلفات بسیار در تصوف و اصول و کلام داشته است. از آن جمله، شرحی بر محصول امام فخر رازی نوشته است» (نفیسی، ۱۳۶۳: ۱۶۵) صاحب مرآت الفصاحه می‌گوید: «او در زمان سلطان ملکشاه سلجوقی و از فضلاء عصر خویش بوده و شرحی بر محصول فخر رازی نوشته است.» (مفید، ۱۳۷۱: ۳۶۴) در دایرة المعارف فارسی آمده است: «وی عهده دار شغل قضا نیز بوده و مدتی متکفل امور شرعیه بخارا بوده است و گویند به وزارت خراسان نیز رسیده است. ضیا از شاگردان امام فخر رازی بود.» (مصاحب، ۱۳۵۶: ۱۶۵۶) از همه این گفته‌ها بر می‌آید که او از افراد برجسته و شناخته شده در مسائل علمی و فقهی زمان خود بوده است.

در این قسمت به پاره‌ای از علوم نجومی و طبّی به کار گرفته در دیوان ضیاء‌الدین اشاره می‌کنیم:

ز چاه دلو بود آلت بر آوردن ز دلو بود هزاران کس اوفتاده به چاه (همان: ۱۹۳)  
 گاه حساب وصف تو گر به عمل درآیدی از شره شتودنش جذر نمایدی اصم (همان: ۱۷۹)  
 دلم از جور چو کانون چه کنی بر آتش نیست این موسم کانون که مه تشرین  
 است (همان: ۲۱۹)

یاقوت و وبّا:

خصمت ز اشک دیده چرا حیل‌های نساخت یاقوت اگر کند به عمل ایمن از وبّا (همان: ۸۲)  
 کافور و حرص:

عطاش سوز دل حرص را به از کافور سخاش درد سر از را به از چندن (همان: ۱۸۲)  
 زعفران و خنده:

هست از گل زرد خنده باغ شاید که ز زعفران بخندید (همان: ۱۸۲)  
 انار و صفرا:

گر ناردان مسکن صفر است پس چرا صفرای باغ دفع نگردد به ناردان (همان: ۱۷۳)  
 ماهی و یرقان:

مهر از اثر کلک تو آن ماهی زرین هنگام شفق بگسلد از خود یرقان را (همان: ۱۸۲)

## بی‌خوابی و کوکنار:

خاصیت از نهیب تو اشیا بجای ماند  
 و در نهایت خود چنین می‌گوید:  
 جزا دهنده ز دانش مرا جزا داده (همان: ۱۲۷)  
 زان سان که خواب کم رود از کوکنار چشم (همان: ۱۸)

## ۳-۵- تخلص شاعری

ضیاءالدین در برخی از قصاید، هیچ تخلصی ذکر نکرده است اما در قصایدی که تخلص دارد، با چند تخلص شعری مواجه می‌شویم.  
 مهمترین و پرکاربردترین تخلص به کار رفته در اشعارش «پارسی» است که بنا به مولد خود، آن را به کار برده است:

پارسی را دو مهی گشت که از تابش تب هست از ان سان که کسش فرق نداند ز خیال (همان: ۱۴)  
 تا به تازی شراب هست مدام پارسی مدام تو باد (همان: ۵۲)  
 اگر چه قافیه تازی فتاد مدح تو را ز پارسی بود این نوع بس لطیف و جدید (همان: ۲۳)  
 نام دیگری که در بسیاری از قصاید، به عنوان تخلص به کار برده است، «ضیاء» یا «ضیاء پارسی» بود. که عموماً لفظ «ضیاء» را با ابهام بیان کرده است.  
 در مدح اختیار الدین اسعد مسعود می‌گوید:

خورشید خسروانی و از رأی نور بخش هرگز جدا مباد ز تو ساعتی ضیا (همان: ۳۹)  
 در جای دیگر با همین تداعی معنا معشوق را به آفتاب مانند می‌کند:  
 این بنده ضیای تست بی شک یعنی که ضیای آفتابست (همان: ۹۹)  
 شمس الدین قطعه ای که برای شاعر می‌فرستد او را ضیاء پارسی خطاب می‌کند:  
 ز اتفاق سعد آوردم به پیش چشم دوش بحر دیوان پر از دُرّ ضیای پارسی (همان: ۱۱۶)

## ۳-۶- مفاخره شاعر از زبان خودش

مفاخره در لغت به معنی خودستایی و در اصطلاح ادبی، شعری است که شاعر در آن مراتب فضل و کمال، بزرگ منشی، شجاعت و افتخارات خانوادگی خویش را بیان کرده باشد. مفاخره در اثر آزرده‌گی‌های شخصی ناشی از توقعات برآورده نشده از صاحبان ثروت و قدرت، یا برتری جویی، حسادت، خود شیفتگی و انگیزه‌های دیگر ساخته می‌شود. (انوشه، ۱۳۷۶: ۱۲۵۸) در مفاخره که

بنای آن بر اغراق نهاده شده است، شاعر می‌خواهد خود را انسان مافوق طبیعی و برتر از هم مسلکان خود قلمداد کند. گاهی در سراسر شعر به ذکر فضیلت‌های خود می‌پردازد و گاهی به چند بیت اکتفا می‌کند. ضیاء‌الدین نیز از بیان مفاخرت بی بهره نمانده است و در ذکر فضایل هنری، علمی و شعری خود، بارها فخر فروشی کرده است.

در مورد فن شاعری و توانمندی‌های او در این عرصه، از زبان هم عصران وی در بخش «ضیاء‌الدین و هم عصرانش» سخن گفته می‌شود. دیوان او با توصیفات گیرا و جذّاب و به کارگیری هنر شاعری، بیانگر قدرت او در شاعری است. در مورد حرفه خود که شاعری است می‌گوید:

شعرست حرفه من و اکنون چو بنگری این حرفه را چو من کس دیگر نمی‌کند (همان: ۳۶)  
در سخنوری چنان مهارت داشت که خود را «امیر کلام» خطاب می‌کند:

زمانه بی تو و بی من مباد یکدم از انک تو پادشاه کرامی و من امیر کلام (همان: ۳۱)  
در قصیده ای که در مدح حسام‌الدین الغ تکسین سروده است، شعر خود را «سیدالشعار» می‌خواند:

گشته اندر جهان فضل و هنر شعر مدح تو سید الاشعار (همان: ۷۲)  
در قصیده ای دیگر، در سن ۶۷ سالگی به هنر شاعری خود اشاره می‌کند و اینکه فلک در هیچ فنی جز شاعری با او یار نیست:

اگر نه صدر تو بودی مرا ز چرخ چه یاد و گر نه مدح تو بودی مرا به شعر چه کار  
چه سود ازین که مرا یار نیست در فن خویش به هیچ فن چو مرا بخت می‌نباشد یار  
(همان: ۵۹)

در جای دیگر شاعر از اینکه از مال دنیا چیزی در اختیار ندارد، باکی ندارد اما مهم این است که شعر او «بارنامه شعرا» است:  
مرا به عهد تو بس باشد این که اشعارم ز فر مدح تو شد بارنامه شعرا (همان: ۷۵)

### ۷-۳- گرایش عقیدتی ضیاء‌الدین

در هیچ یک از کتب و تذکره‌ها از گرایش دینی و عقیدتی ضیاء‌الدین، سخنی به میان نیامده است اما پس از جستجو در دیوان او، با نشانه‌هایی رو به رو می‌شویم که شاید بتوان وی را از مسلمانان شیعه مذهب دوازده امامی دانست. اگر چه او در دیوان خود از همه امامان سخن نگفته

است و به طور مستقیم، هیچ یک از آنان را مدح نکرده است اما به ظاهر، شیعه و شیعه گری در روزگار شاعر، در خجند رواج داشته است یا دست کم در نگاه به تشیع و تسنن تفاوتی وجود نداشته است و شیعیان در آن منطقه بر صدر حکومت بوده اند. بسیاری از ممدوحان حکومتی و صاحب نام شاعر، از سادات و خاندان اهل بیت (ع) بودند و صراحتاً آنان را آل رسول و از فرزندان علی (ع) و زهرا(س) می داند. یک نمونه مهم اشاره مکرر وی به صحنه کربلا و شهادت امام حسین (ع) و ابراز اندوه خود و شنیع دانستن عمل یزید است. در مدح امیر نظام الدین حبش امیر سمرقندی خجندی در گناهکاری روزگار در نکشتن دشمن او چنین می گوید:

زمانه کرده ز نا کشتن مخالف تو همان گناه که از کشتن حسین یزید (همان: ۲۳)  
شعری دیگر، در مرثیه شیخ الاسلام ناصر الدین علی بن علی است که مرگش با شب عاشورا مصادف بوده است؛ این شعر به مصائب عاشورا اشاره دارد:

منتظر بود همانا به شب عاشورا که درست است به اجداد بزرگش انساب (همان: ۹۵)  
در قصیده دیگری در رثای همان ممدوح چنین می گوید:

شرح این واقعه را در قلم آوردم دوش اشک خونین ز قلم بر رخ دفتر افتاد  
سهمگین واقعه ای بین که پس از عهد حسین در جهان مثل حسین واقعه کمتر افتاد  
دهم ماه محرم نه بسست آن ماتم کاوّل ماه صفر ماتم دیگر افتاد  
گویی هر چه قضا رفت جهان را ماتم بیشتر قسمت اولاد پیمبر افتاد  
(همان: ۹۶)

در مرثیه امیر سید تاج الدین بن امیر علاء الدین خجندی نیز از تشنگی یاران حسین (ع) در صحرای کربلا یاد می کند:  
ای دل ز درد ماتم اگر خون شوی سزاست کامروز روز ماتم اولاد مصطفاست  
از بس که مانده اند ز سادات خشک لب عالم گمان بری که همه دشت کربلاست  
(همان: ۹۶)

شاعر مصیبت عاشورا را چنان دردناک می داند که عید و جشن را در ماه محرم حرام می داند.  
در مرثیه اختیار الدین اسعد مسعود می گوید:

با حال رفتن تو یقین گشت خلق را یک دیده نیست در همه عالم که بی نم است  
ما را بدست بی تو تو، خود هر کجا روی اسباب خرمی و نشاطت فراهم است

عمر از غم فراق تو بر ما حرام گشت با آنکه روز عید نه ماه محرم است  
(همان: ۵۱)

عقیده شاعر بر این است که آل بوتراب، علی (ع) در دو عالم مقبول حق هستند:  
از تراب حضرت او هر که تاج سر گزید گشت مقبول دو عالم همچو آل بوتراب  
اما موضوع دیگری که شاعر در جای جای دیوان خود به مناسبت‌های گوناگون سخن گفته  
است، اشاره به حضرت مهدی (عج) و اعتقاد به غیبت امام دوازدهم است، چنان که در مدح  
اختیار الدین اسعد مسعود و به حکومت رسیدن او از رجعت عیسی (ع) و ظهور مهدی (عج) از  
پس پرده می‌گوید:

هم فرود آید بدین نظاره عیسی از فلک هم برون آید بدین آوازه مهدی از حجاب (همان: ۳۴)  
در جای دیگر می‌گوید:

بخت طفلش چو بود مهدی ایام چه باک از عدو گر همه آفاق شود پُر دجال (همان: ۱۴)  
ضیاء الدین در اکثر قصاید مدحی از امیر المؤمنین علی (ع) به صفات گوناگون یاد کرده  
است. اگر چه در چند جا از عمر بن خطاب و یک جا از عثمان یاد کرد و هرگز نامی از ابوبکر  
نیآورد. همه این موارد دریافتی بود که فقط از پژوهش در کل اثر شاعر حاصل شد با وجود چنین  
نشان‌هایی که به مختصر اکتفا شد که در هم عصران شاعر کمتر دیده می‌شود که بدین صراحت  
از حادثه کربلا و ظهور امام زمان (عج) سخن بگوید از این رو باید او را از شاعران شیعی مذهب  
دانست.

##### ۵- ضیاء‌الدین و شاعران هم عصرش

ضیاء الدین از جوانی به شعر و شاعری شناخته شد و مورد توجه شاعران هم عصرش قرار گرفت.  
او در دیوانش با شاعران هم عصر خود، مکاتباتی دارد که اعتقاد آنان را به عظمت وی، در عرصه  
علم و دانش و شاعری نشان می‌دهد.

##### شمس الدین خاله:

وی یکی از شاعران صاحب نام عصر ضیاء الدین است که بنا به گفته ضیاء‌الدین، تفاوت سنی  
چندانی با هم نداشته‌اند. ضیاء‌الدین در مکتب شاعری او شاگردی کرده است و ارادت خود را در  
قصاید و قطعاتش نسبت به شمس خاله نشان داده است. علاقه ضیاء الدین به شمس خاله تا



حدی بوده است که خبر مرگ وی، غمی عظیم بر دل او نشانده.

یکمین بیت تو کز توبه پسندیده تر است درگذارد ز تو حق هر چه بدیدست گناه  
طبع من حق تو در مرثیه نگزارد از آنک در غمت زنگ زد آیینۀ طبعم از آه  
جانم آن لحظه برون خواست شدن از ره گوش که به گوشم خبر مرگ تو آمد ناگاه  
(همان: ۱۱۲)

این حادثه در سال ۶۳۶ ه.ق یعنی هشتاد سالگی شمس خاله و شصت و هفت سالگی شاعر به وقوع پیوسته است. در قصیده ای دیگر با مطلع:

فلک اختر معنی صدف درّ یقین شرف واسطه عقد هنر شمس الدین (همان: ۹۷)  
مفصل در مورد فضل و هنر و دانش و مهارت در شاعری شمس الدین سخن گفته است.

#### شمس الدین امیر علی:

این شاعر از شاگردان انوری بوده است. مکاتبات شعری که میان او و ضیاء الدین برقرار بوده است، در دیوان شاعر موجود است. شمس الدین امیر علی در مورد فضل و کمال و مهارت ضیاءالدین در نظم و نثر چنین می گوید:

ضیاء الدین ز شاخ باغ دانش به نثر و نظم طبعت گل فشاند  
چنان جاریست کلکت گاه معنی که در سرعت ز وهم اندر نماند  
به شعرت گر کسی اقرار نکند جهانش از در دانش برانند  
کسی منکر شود مر پارسی را که او آداب تازی نیک داند  
(همان: ۱۱۵)

#### اصیل الدین کریم الدوله:

وی نیز از ممدوحان ضیاء الدین است که شعرهای ضیاء الدین را جواب گفته است. در قطعه ای که برای ضیاء الدین فرستاد، او را «شاه پارسی گویان» خواند که شعرش بر شعر دیگران سر می‌افزاید و همچنین از هنر و فضل و دانش او سخن گفته است.

ضیاء دولت و دین شاه پارسی گویان تویی که بر شعرا شعر تو سرافرازد  
هنر که عاشق زارست بر جمالش طبع مدام با خط مشکینت عشق می‌بازد  
(همان: ۱۱۳)

**سید امام نور الدین کاشانی:**

وی بنا به گفته ضیاء‌الدین از طیبیان عصر خود بود که طبع شعری قوی ای داشت و شعرهای ضیاء‌الدین را جواب گفته است و آرزوی خدمت ضیاء‌الدین را داشت. وی در عظمت شخصیتی و علمی ضیاء‌الدین چنین گفت:

آن بزرگی تو، که خاک پای تو      دیده روحانیان را توتیاست  
تو جهان دانشی و اندر جهان      قسم من بی تو همه رنج و عناست  
(همان: ۱۱۵)

**شمس‌الدین جوهری:**

وی نیز از جمله شاعرانی است که با ضیاء‌الدین مکاتباتی داشته است، هم او در شعر خود اشاره می‌کند که دیوان ضیاء‌الدین را در زمان حیات شاعر در دست داشته است:

ز اتفاق سعد آوردم به پیش چشم دوش      بحر دیوان پر از دُرّ ضیای پارسی (همان: ۱۱۶)  
پس شعر او را به شایسته بودن و هنرور بودن می‌ستاید و می‌گوید شعر او در پارسی کم نظیر است.

بکر طبعش در کله داری چنان دیدم که او      بر سر هر طبع می‌خواهد فکندن پارسی (همان: ۱۱۶)

**شهاب‌الدین خاله:**

او کسی است که بیشترین مکاتبات شعری را با ضیاء‌الدین داشته است. او در سمرقند بوده است و در شعرهایی که برای ضیاء‌الدین فرستاده است، او را نور چشم هنر و صفای عقل می‌خواند و از اینکه از شاعر دور است نگران است.

نور چشم هنر ضیاء‌الدین      عقل از رأی تو صفا طلبد (همان: ۱۱۵)  
در جای دیگر می‌گوید:

کتاب فضل ابتر بود از علم      همش جلد و همش شیرازه کردی (همان: ۱۱۶)

**عمادی شاعر:**

او کسی است که ضیاء‌الدین، دیوانش را به شرف‌الدین عمده‌الملک تقدیم می‌کند و دیوان او را دریایی می‌داند که باید در مصاحبت دُرّی چون ممدوحش باشد. عمادی مورد ارادت و توجه اهل عصر بوده است اما ضیاء‌الدین چنین اقبالی نداشت. از این رو چند بیت از شعر خود را در آغاز

شعر عمادی قرار می‌دهد و برای ممدوح می‌فرستد، اما صله ای در یافت نمی‌کند. شکایت می‌کند که شرم از شعر عمادی ندارید که بی‌اعتنایی می‌کنید.

صفدر مشرق آنک در عذوبت الفاظ      مداح طبعش سزد زبان عمادی  
تحفه فرستادمش پر آب یکی بحر      پر گهر از لفظ دُرفشان عمادی  
بر سر آن قطعه ای ز گفته خویشم      کش شناسد کسی از آن عمادی  
صله رها کن کسم به عذر نپرسید      ناظر این حالت است جان عمادی  
قطعه من خود گرش هیچ نیرزید      شرم نمی‌دارد از روان عمادی  
(همان: ۱۱۵)

### ۶- ضیاءالدین دل‌باخته کیست؟

دلدادگی و شیفتگی به یار، در قصاید و رباعیات ضیاءالدین، یکی از مهمترین و مفصل‌ترین مضامین شعری اوست. او در قصاید خود نامی از معشوق خود نبرده است اما در موارد بسیاری در تغزلات به توصیف یار با بیان بی‌وفایی، هجران و بی‌اعتنایی به شاعر، به شکوه و شکایت پرداخته است و از وفاداری خود با همه جفاکاری معشوق به او، سخن گفته است. این سوز و گداز به قصاید خاصی منحصر نیست بلکه در قصاید با هر محتوایی چون مدح، مرثیه و وصف به این موضوع پرداخته است. او دلدادۀ کسی می‌شود که در وصفش می‌گوید:

تا شهر پر از فتنه نگردد ز جمالش      از خانه همان به که به بازار نیاید  
اما همین دلدار گل روی چون خار،      موجبات آزار شاعر را فراهم می‌کند.  
مجروح کند آن بت گل‌روی دلم را      با آنکه ز گل خاصیت خار نیاید  
(همان: ۱۶)

در فراق یار و در انتظار او چنین می‌گوید:

چه وقت باشد کز دلبرم پیام رسد      ز روزگار دل غمکشم به کام رسد  
رسیدن سخن او به من چنان باشد      که سرمملکت خسروان به عام رسد  
(همان: ۱۷)

اما مطلع تعدادی از قصاید که به این موضوع پرداخته است:

دلم چو در طلب وصل آن نگار افتاد      ز کار ماندم و با صد بلام کار افتاد(همان: ۱۷)

نیم خواب از در من دوش در آمد به شتاب  
عمرست یار من و با من اگر جز جفا نکرد  
جانا به لطف از سر من بر مدار دست  
خرمن مشک سیاهست دو زلفت ای ماه

ضیاء‌الذین حدود ۵۰ رباعی را در توصیف معشوق خود به نام امّ السّیب سروده است. یاری بلند  
بالا و زیبا از نژاد ترک که سر ناسازگاری و آزار و اذیت او دارد و مدام از جدایی و فراق یار می‌گوید:

بی روی تو ای ترک مرا صبر بکاست  
یکبارگی آتش، ز من سوخته خاست  
نامم به زبان اگر نرانی تو رواست  
کز ترک حدیث پارسی ناید راست

(همان: ۱۲۲)

در توصیف زیبایی و جمال او این چنین می‌گوید:

ای گل چو رخ تو در همه گلشن نی  
جو بان گل از شرم رخت یک تن نی  
گیسوی تو آن روزم ازو روشن نی  
با خاک درآورد و سر و پامن نی

(همان: ۱۲۱)

در رباعی دیگر می‌گوید:

بالای تو چون به دلربایی برخاست  
دل خرمی و طرب ز بالای تو خواست  
از غایت آن لطف که بالای تو راست  
بالای تو سرو باغ را ماند راست

(همان: ۱۲۱)

دیگر این که، یار او همیشه بر سر نا فرمانی و ناسازگاری است اما شاعر هیچ گاه در صدد  
دوری از این سرکشی‌ها و راحت خواهی خود نیست:

یارم چو همه بر سر بی فرمانی است  
در کار ویم عظیم سرگردانی است  
گویند که خویشتن بکش تا برهی  
از دوست بریدن نه بدین آسانی است

(همان: ۱۲۱)

این آزار بینی را مقدر خود می‌داند و ان را می‌پذیرد:

گر یار نشد به عمر غمخوار مرا  
و آزد به هر طریق بسیار مرا  
جز صبر درین واقعه چتوانم کردم  
روزی چو نبود هرگز از یار مرا

(همان: ۱۲۱)

با وجود اینکه معشوق در صدد دوری از اوست اما شاعر از وفاداری نسبت به او می‌گوید:  
 ای با غم تو هر نفسم کار دگر      در عمر مباد جز توأم یار دگر  
 باشد که بیامت علی رغم فراق      گر بخت وفا کند یکی بار دگر  
 (همان: ۱۲۱)

یا در رباعی دیگری وفاداری خود را چنین ابراز می‌کند:  
 ناکرده تمام دیده در تو نظری      از دیده من چو خواب کردی سفری  
 بر روی من از دیده مبادا اثری      گر باز کنم دیده به روی دگری  
 (همان: ۱۲۱)

معشوق وانمود می‌کند که در غم عاشق اندوه بار است اما شاعر به سادگی آن را نمی‌پذیرد و  
 آن را دروغ می‌پندارد.

آن با نمکی پسته شیرینش بین      در پسته نهان رسته پرویش بین  
 گوید ز غم تو لعل می‌بارم اشک      بر بافتن دروغ رنگینش بین  
 (همان: ۱۲۲)

از عهد شکنی یار و با خون جگر تحمل آن کردن چنین می‌گوید:  
 می بود ز روز اول ای دلبر چُست      این عهد شکستن تو بر بنده درست  
 زین روی که بیش بر جگر آبم نیست      دست از تو به خون دل همی باید شست  
 (همان: ۱۲۲)

## ۷- ممدوحان ضیاءالدین: گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

ضیاءالدین خجندی در تمام قالب‌های شعری خود از جمله قصاید و قطعات و ترکیب‌بند و حتی رباعیات، به مدح ممدوحان سیاسی، اجتماعی و شخصیت‌های محلی پرداخته است. از جمله آن گروه‌ها پادشاهان، وزیران، دولتیان، حاکمان محلی، علمای دینی، سادات، طبیبان، بازاریان و شاعران هم عصرش می‌باشند. اولین پادشاهی که او مدح کرده است، سلطان محمد خوارزم شاه معروف به اسکندر ثانی است که لقب سلطان سنجر را برای خود انتخاب کرده بود و در جهانگشای جوینی از آن یاد شده است اما از نظر کثرت قالب‌های مدحی، به اختیار الدین اسعد بن مسعود خجندی اختصاص یافته است. پس از او غیاث الدین محمود بن علی معروف به

دادملکشاه کاشانی و دیگری ناصرالدین قاسم بن عمر خجندی است. برای بقیه ممدوحان به کثرت مدح ممدوحان مذکور شعر نسروده است. شاخص ترین ممدوحان شاعر، الغ محمود یلواج، حسام الدین بیغو ملکشاه، نظام الدین بیغو ملکشاه، رکن الدین طفغاج خان، حسام الدین الغ تکسین سپهسالار محمد بن عبدالله، مولانا ناصرالدین عمرالخجندی، شمس الدین خاله، شمس الدین امیر علی شاگرد انوری... می باشند.

### ۸- ویژگی سبکی:

ضیاء الدین از شاعران معروف عصر خود است که به نیک نامی در هنر و علم و شاعری معروف بوده است. وی در عصری زندگی می کند که سبک عراقی با شاخصه های خود، در آثار گویندگان جریان دارد. شاعر از آوردن لغات و اصطلاحات عربی و ترکی ابایی ندارد و حتی بسیاری از قصاید، فقط با واژگان عربی قافیه سازی شده است چنانکه خود اشاره می کند (قافیه عربی)؛ دیگر به کارگیری لغات ترکی است که از ویژگی های این دوره است. خصوصاً این که شاعر در منطقه و در حکومتی زندگی می کند که از خاندان ترک نژاد هستند. تعابیر و ترکیبات تازه نیز در شعر این شاعر بیشتر خود نمایی می کند. علاوه بر ویژگی های زبانی ذکر شده، ساختار فکری شاعر در سرایش شعر نیز به همان سیاق سبک عراقی باز می گردد، چون اشاره به علوم مختلف، شکایت از ممدوح، تقاضای خواسته های حقیر، مفاخره، شکایت از اوضاع روزگار، شکایت از کساد بازار، اظهار عشق به بندگان و هجو و هزل که بسیاری از این مضامین به طور بارز در دیوان شاعر مشهود است. اما آنچه در این پژوهش بدان پرداخته می شود، ویژگی هایی است که در این دوره رواج داشته است و یا شاعر به نوعی از بسامد به بکارگیری آن ویژگی، سبک شخصی ایجاد کرده است.

### گزارش پاره ای از ویژگی های این نسخه:

- ۱ - بکار بردن انواع واو چون حالیه، مقابته، معیت و عطف
- ۲ - بکار بردن انواع «ی» چون شرطی، مصدری، نکره، نسبی، نسبی در معنی فاعلی، استمراری و...
- ۳ - بکار بردن انواع الف چون اشباع، کثرت، زمان، دعا و ندا
- ۴ - آوردن دو حرف اضافه برای یک متمم

- ۵ - آوردن «آن» بعد از اسم خاص
- ۶ - جا بجایی یا رقص ضمیر
- ۷ - امر مستمر
- ۸ - حذف شناسه به قرینه یا بدون قرینه
- ۹ - تعقید لفظی بنا به ضرورت وزن
- ۱۰ - عیب ندانستن تکرار کلمات
- ۱۱ - داشتی و گفستی به جای می‌داشتی و می‌گفتی
- ۱۲ - بکارگیری واژگان کهن چون بتفساند، بستاخی، خاد، زندینج و...
- ۱۳ - ترکیب‌های نو چون ملک یک زمانی، جان رنج، فصل اندود، زور و...
- ۱۴ - بکارگیری تعابیر روزمره چون از دل کرده، بی رویی، دروغ بافتن و...

### نتیجه‌گیری

ضیاءالدین خجندی پارسی همانند دیگر شاعران معاصرش، به دلیل صاحب نامی برخی شاعران در آن دوره، هویت واقعی اجتماعی و فرهنگی و ادبی‌اش بر اهل ادب پوشیده مانده است. اگرچه عمده‌ترین محور موضوعی دیوانش در تمام قالب‌ها، مدح و رثا است، اما با بیان مسائل اجتماعی، تاریخی، آداب و رسوم و اندیشه‌های علمی چون طب، نجوم، ریاضیات و همچنین نمود بعضی باورها در لابه‌لای اشعار مدحی خود، توانمندی و جایگاه والای خود را در دوره‌اش تثبیت کرده است. تغزلات دلنشین و رباعیات عاشقانه او، سرشار از مضمون‌سازی و خیال‌انگیزی‌های شاعرانه است. وضع نابسامان زندگی فردی و ناکامی او در دلدادگی نسبت به معشوق آزارنده ترک نژاد، زمینه ساز سوز و گدازهای عاشقانه و دردمندی‌های او در بسیاری از قصاید و قطعات و رباعیات شده است. با توجه به ساختار زبانی و فکری و ویژگی‌های سبکی دیوانش و نزدیکی به خراسان بزرگ، شاعر از سبک خراسانی پیروی می‌کرد و همان روح شادی و نشاط در شعر او جز در بیان حسب حال و عاشقانه‌هایش مشاهده می‌شود. همه این شایستگی‌ها و قابلیت‌ها در ضیاءالدین و دیوانش، می‌تواند گویای خالی بودن جایگاه چنین شاعر صاحب نامی در ادبیات باشد. ذکر حاکمان و شخصیت‌های محلی که نامی از آنها در تاریخ نیامده است، آن هم در آغاز حمله خون آشام مغول، می‌تواند در شناخت جامعه آن روزگار و منطقه زندگی شاعر به ما کمک کند و همچنین تصحیح و نقد و بررسی دیوان چنین شاعری، تلاشی دلگرم کننده برای راه یابی به نسخ خطی و کشف زندگی و آثار دیگر شاعران گمنام خواهد بود.

## منابع

- انوشه، حسن، ۱۳۷۶، فرهنگنامه ادبی فارسی، تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- جوینی، محمد، ۱۳۷۵، تاریخ جهانگشای جوینی، محمد قزوینی، تهران: دنیای کتاب.
- خجندی، عبدالمنان نصرالدین، ۱۳۸۵، تذکره شعرای خجند، تهران: وزارت امور خارجه مرکز چاپ و انتشارات.
- رازی، امین احمد، ۱۳۷۸، تذکره هفت اقلیم، سید محمد رضا طاهری، تهران: سروش.
- شیخ مفید، ۱۳۷۱، تذکره مرآت الفصاحه، محمود طاووسی، شیراز: انتشارات نوید شیراز.
- صبا، محمد مظفر حسین، ۱۳۴۳، تذکره روز روشن، تهران: انتشارات کتابخانه رازی.
- صفاء ذبیح الله، ۱۳۵۷، گنج سخن، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- \_\_\_\_\_، ۱۳۶۸، تاریخ ادبیات ایران، تهران: انتشارات فردوسی.
- لکهنوی، آفتاب رای، ۱۳۶۱، تذکره ریاض العارفین، سیدحسام الدین راشدی، مرکز تحقیقات ایران و پاکستان.
- مدرس، میرزا محمد علی، ۱۳۶۹، ریحانة الادب، تهران: خیام.
- مصاحب، غلامحسین، ۱۳۵۶، دایرة المعارف فارسی، تهران: انتشارات مؤسسه فرانکلین.
- نفیسی، سعید، ۱۳۴۴، تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، تهران: فروغی.
- \_\_\_\_\_، ۱۳۳۲، تاریخ بیهقی، تهران: انتشارات کتابخانه سنایی.
- هدایت، محمود، ۱۳۵۳، تهران: گلزار جاویدان.
- هدایت، رضا قلی خان، ۱۳۸۲، مجمع الفصحا، مظاهر مصفا، تهران: امیرکبیر.